



انفعال و جامعه

هما

نشریه دانشجویی هما، سال اول، شماره پنجم



نشریه هوما

سال اول، شماره پنجم / شماره مجوز ۱۹۸۳-۰۱۴۰۰
زمینه انتشار: اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، ادبی

تئاسنامه

صاحب امتیاز: فرزاد صفایی
مدیر مسئول: فرزاد صفایی
هیئت تحریریه: فرزاد صفایی، فاطمه غنچه پو
محمد جوادی، رضا یزدان پناه، محمد عطایی
گرافیک و صفحه آرایی: مریم ظریفیان یگانه
طراح لوگو و هویت بصری: علی طاهری زاده

فهرست

- ۳ جامعه، فرهنگ، انفعال
۶ سرطانی به نام انفعال
۷ انفعال، افیون توده ها
۹ رومینا دختر نوجوان شمالی توسط پدرش با داس سر بریده شد
۱۱ تاکسی تو زرد
۱۳ قند پارسی
۱۷ معرفی کتاب



homa_fum_1400

تنها می توانید نشریه هوما را در اینستاگرام دنبال کنید...



محمد عطایی / دامپزشکی شهید چمران اهواز

جامعه، فرهنگ، انفعال

نباشد و به طبع امید به آینده بیشتر باشد، شرایط برای پذیرش ایده‌های نو بیشتر است و نهادهای اجتماعی و مدنی اجازه رشد و پرورش افکار دارند. اگر در مواردی که مطرح شد با بنده همدل باشید می‌توان گفت روشنفکران طبقات اجتماعی مختلف نیز با استفاده از ابزارهای در اختیارشان از جمله رسانه، جلسات، مکتوبات و... و نیز ارزش‌ها و اعتقادات متداول جامعه دست به تفکر و در ادامه دست به تغییر خواهند زد. البته باید تذکر داد صرف ایده‌های روشن، مترقی، علمی و گاه تقلیدی و ترجمه‌ای برای تغییر کفایت نمی‌کند زیرا اگر این ایده‌ها در آن بویی از دغدغه‌های رایج جامعه نباشد عملاً وهم است و تفکر ایجاد شده در فرد نوعی خودارضایی ذهنی است تا ایده برای تغییر. اگر بخواهیم شاهد برای این قضیه بیان کنیم جریان‌ات فکری این چند ساله عمر کوتاه دانشجویی ماست که یا جامعه و محیط پیرامونی‌اش صدای آن ایده را نشنید و برایش بی‌اهمیت بود و یا اساساً با آن مقابله کرد. این مقابله صرفاً مقابله جریان‌ات سیاسی و حذف سیستمیک نیست در عین حال که نمی‌شود اینگونه حذف را انکار کرد اما در مواردی جامعه هدف پذیرای ایده مترقی و پیشرو نیست و آن را پس می‌زند. حال تصور کنید در این کنکاش و فرسایش چه کسانی بیشتر متضرر خواهد شد و سرخوردگی در چه کسانی ایجاد می‌شود؟

حال اگر به جامعه خودمان نگاهی بیندازیم، متوجه می‌شویم که وضع اقتصادی مردم و به خصوص طبقه فرودست جامعه حتی نسبت به دهه گذشته هم بدتر شده است و حجم طبقه فرودست نیز با این شرایط بیشتر شده و روز به روز تعداد افرادی که از پس هزینه‌های زندگی خود بر نمی‌آیند افزایش

تکامل فرهنگی، یک ادعای ساده و قدیمی است که از جنبه‌های مختلف سعی در فهم آن شده است و اینکه چه زمینه‌هایی باعث بهبود شرایط زندگی و به طبع تکامل فرهنگی جوامع می‌شود.

مقوله‌ی تکامل فرهنگی اولین بار به وسیله مارکس مطرح شد و استدلال وی بر این اساس بوده که اقتصاد، نقشی زیربنایی در رابطه با فرهنگ یک جامعه ایفا می‌کند. به نحوی که هرچه ناامنی اقتصادی بیشتر باشد و افراد در جامعه برای حفظ بقا بیشتر بجنگند خود زمینه‌ای می‌شود برای استبداد، بیگانه‌هراسی، قوم‌گرایی و افزایش تاثیر نقش‌های مردانه در محیط کار و مردسالاری. اما از طرف دیگر در یک شرایط نسبتاً امن اقتصادی که مردم نسبت به بقا اطمینان بیشتری دارند، شاهد هستیم که مدارا چه از سمت مردم و چه حکومت در جامعه بیشتر می‌شود و همچنین برابری طلبی و عدالت یک دغدغه جدی مدنی خواهد شد و در عین حال بیشتر شاهد پذیرش افکار متفاوت خواهیم بود.

با قبول اینکه عنصر اقتصاد تا حد زیادی در بیشتر موارد نقش اول را در تعیین روابط اجتماعی و فرهنگی افراد ایفا می‌کند؛ اگر جامعه‌ای درگیر جنگ، بیماری، قحطی و تحریم و خرد شدن بنیان‌های اقتصادی‌اش باشد بیشتر به فکر بقای خود خواهد بود تا مسائل دیگر. تصور یک انسان جنگ‌زده نه آزادی بیان خواهد بود و نه برابری و عدالت اجتماعی بلکه صرفاً بقا اهمیت دارد.

شاهدیم که ارزش‌ها و اعتقاداتی که در یک جامعه توسعه یافته پذیرفته می‌شود یکسان نیست با یک جامعه توسعه نیافته. یک جامعه فقیر نظم طلب می‌کند و استبداد بر آن تسلط پیدا می‌کند تا باقی بماند اما در جامعه‌ای که حفظ حیات دغدغه اول



در حفظ کشور بوده و جامعه ایران فراز و فرودها و دوره‌های متناوب استعمار و استبداد را در طول سالیان طی کرده. همچنین مردمانی با احساساتی یکسان، درد و استیصال را به کرات تجربه کرده‌اند. اما با این حال اگر مجدداً به تاریخ گذشته‌مان بپردازیم می‌بینیم به رویی‌ترین سطح سیاسی التفات داریم و بر احوال و داستان‌های جوانان و مبارزان وضع موجود آن زمان بی‌توجه‌ایم.

می‌دانیم که برای تحلیل و تفسیرهای کلان باید مغزهای کلان به صدا درآیند تا شرایط را شرح دهند اما روشنفکران میانی و در ادامه دانشجویان دارای داعیه ترقی و عدالت نیاز دارند که علاوه بر استفاده از ایده‌ها و ایدئولوژی‌ها، تاریخ و تجارب زیسته پیشینیان همچون خود را نیز مطالعه کنند.

این توضیحات و تفاسیر بیان شد تا برسیم به معرفی یک خیال داستان‌گونه و نگاه به انسان مبارز و مستاصل در دوران پیشین. یک رمان درام که ما را همراه خود می‌کند تا قهرمانان آن، ایده عدالت را پیروانند برایش تلاش کنند، فراری شوند، شکست بخورند تا ما بدانیم تلاششان تا کجا ضرورت داشته و چرا نباید از جامعه روشنفکری بیش از حد توانش انتظار داشت. از انسان‌هایی بشنویم که ما آنان را نمی‌شناسیم اما بوده‌اند و از رنج‌هایی کشیده‌اند که برایشان نبوده و فداکاری‌هایی انجام داده‌اند اما رد آنان را در دفاتر تاریخمان نداریم.

آقای حمیدرضا شاه‌آبادی، نویسنده معاصر در رمان "کافه خیابان گوته" سعی کرده است تا شرحی تاریخی و داستانی درباره‌ی قسمتی از تاریخ پیشاانقلابی ایران آن هم حول سه دانشجو با تفکرات چپ و مارکسیستی را به تصویر بکشد. وی سعی کرده است که در این رمان نحوه‌ی زندگی و مبارزه و حتی

یافته. این مسئله همزمانی دارد با کم‌رنگ‌تر شدن نقش جنبش‌های سازمان‌یافته‌ی دانشجویی و مردمی و البته در کنار آن افزایش اعتراضات اساساً اقتصادی در گروه‌ها و قشرهای مختلف که به صورت توده‌ای صورت می‌گیرد. با این توضیح شاید بتوان خرده گرفت که قشر روشنفکر و تحصیل کرده و صاحب دانش ایرانی جا زده است و دیگر خواهان مقاومت برای بهبود شرایط نیست. اما اگر دید کلی را بپذیریم، می‌بینیم که جبر اقتصادی حاکم بر شرایط جامعه، افراد را به سمت تلاش برای بقا سوق داده است تا مقاومت و فعالیت در عرصه عمومی و اجتماعی. و به نحوی دلزدگی از تلاش برای تغییر ایجاد شده. تمام ماجرا به نقش مردم منتهی نمی‌شود بلکه شیوه حکمرانی نسبت به مسائل داخلی که به صورت مستقیم منشا اقتصادی ندارند نیز عامل تهدید کننده‌ی مهمی است. در شرایط فرسایش اقتصادی یک محیط مطلوب برای اداره‌کنندگان جامعه، محیطی است بدون تنش، سازمان‌یابی و اعتراض؛ پس تلاش در جهتی خواهد بود تا با ایجاد یک فضای بسته و کنترل‌شده و همچنین قید بستن و کنترل رسانه‌های مستقل، شرایط به نحوی کنترل‌پذیر و قابل پیش‌بینی باشد که نتیجه این اقدامات ایجاد یک تاریخخانه‌ای است به وسعت یک کشور. حال باید گفت در نبود آزادی، حتی توهم اختیار و آزادی در تصمیم‌گیری هم عاملی بوده برای حفظ امنیت ذهنی و تلاش برای تغییر. اگر اکنون آزادی اجتماعی و حتی توهم آزادی از افراد سلب شود حس انفعال و سرخوردگی منطقی‌ترین حاصل این اعمال است که هر کدامان به نحوی به آن دچاریم.

حال با این پیش‌زمینه اگر به تاریخ طولانی کشورمان بنگریم، می‌بینیم تاب‌آوری یک فاکتور مهم



روابط فردی و عاشقانه و اینکه چه اتفاقاتی بر سر آنان می‌آید را با روایتی داستانی با ما به اشتراک بگذارد.

اگر اکنون می‌گوییم چه شده است که منفعلیم و دیگر آن تاب و تب تغییر در وجودمان جاری نیست علاوه بر ریشه‌شناسی‌های آکادمیک می‌توانیم گریزی نیز به تاریخ‌آشنای خودمان بزنیم. اگر می‌گوییم مبارزات طبقاتی روح اصلی در کالبد حیات اجتماعی است باید بدانیم کسی که داشته‌هایش از او سلب می‌شود و به طبقه فرودست سقوط می‌کند تعامل و ستیز او با جامعه چگونه باید است و حتی نیابدهای این ستیز چگونه نباید باشد؟

در مقدمه و قسمت ابتدایی متن اشاره شد که عنصر اقتصاد، عامل فرهنگ‌ساز است. مبارزه نظام‌مند برای برقراری عدالت نیز از دل همین رشد فرهنگی بیرون می‌جهد. با فرض پذیرش این گزاره که اندیشه مارکسیستی تحول‌بنیادینی در زمینه تحقق عدالت در سطح جهان ایجاد کرد به‌گونه‌ای که قرن بیستم این ایده یکی از فاتحان جهان بوده، به طبع در آن زمان روی جوان و تفکر تغییر در ایران نیز متاثر بوده است. حال اگر نگاه انسانی در رمان کافه خیابان گوته را در نظر بگیریم اعتقادات و نحوه‌ی مبارزه گروه‌های چپی را به‌سخره می‌گیرد چرا که به نظر نویسنده مبارزهای چپی اعتقادی به مبارزه‌ی واقعی نداشته و در واقع هیچ شناختی از فقر و فهم مردم عامی و عادی شهری و روستایی نداشته‌اند.

تلاش برای تغییری که فهم و پذیرش جامعه را در نظر نگیرد و تنها با تکیه بر ایده پیش می‌رود و در عین حال محدودیت‌هایی که حیات جریان را به خطر می‌اندازد را در نظر نگیرد راهی پیش نمی‌برد. داستان و حس منتقل شده در این رمان در حالی که در نفی بعضی حرکات است و می‌توان نسبت به آن موضع داشت و توصیفاتش را به نحوی دیگر برداشت کرد اما روایت داستان روایت زندگی‌های زیسته‌ای است که آسیب‌های جبران‌پذیر و بعضاً جبران‌ناپذیری را متحمل شده‌اند. اگر شخصی منش و مسلکی را برای خود انتخاب می‌کند با قبول فراز و فرودهای مسیرش برای ایجاد تغییر در جامعه‌اش حداقل باید تلاشش به صورتی باشد که در انتهای مسیر احساس بارنده بودن و حسرت به فرد دست ندهد.

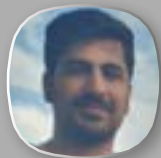


رضا یزدان پناه / ارشد منابع انسانی استراتژیک

سرطانی به نام انفعال

خیر و شر یا هر چیز دیگر که دوست می داری. دو امر متضاد هستند که در آمیختگی با هم می توانند حیات دیگری را متولد کنند. اثر بخشی را بار بیاورند. اما حال چه؟ به اطراف خود نگاه کردید؟ دیگر نه غم نان همسایه دردمان می آورد نه دست های یخ کرده کودک کار نه فساد ساختاری و نه حتی سر بریده چرخانده شده دختری در شهرش. این چه سیاهی شومی است که مردم در آن ککشان نمی گزد. این چه مسخ شدگی است که کسی از آن بیرون نمی آید. مگر در همین مملکت نیست که برای سید شهیدان عالم ده روز را عزاداری می کنند. نکند حسین(ع) را هم تبدیل به امری منفعل کرده ایم. یا اینکه حسین را در آن ده روز حبس کرده ایم تا در سال، یک مرتبه به سراغش برویم. همان کسی که بر همین بت های انفعال ها شمشیر زد بلکن از درون بشکنند تا ما الگو بگیریم تا ما حق را از ناحق بشناسیم تا شاید فریادی زدیم. چه مردمی هستیم ما. شرم کنیم. از خودمان حداقل شرم کنیم که دم مرگمان وقتی در سکر موت بودیم از عمر بی ثمرمان دردمان نیابید. آخ که چه جهنمی می شود آنوقت.

در این چند خط می خواهم از یک عفونت رو به گسترش سخن بگویم. یک غده چرکین در جامعه که اندک توجهی هم قرار نیست به آن صورت گیرد. این که، جامعه شناسی خوانده ها و روان شناسان اجتماعی کجا هستند و چه می کنند را نمی دانم. اما خوب می دانم حداقل آنها باید تا به الان صدایشان از این اتفاق عالم را کر کرده باشد. حکایت کبک است و عالم پوشیده از برف. از انفعال می خواهیم سخن بگوییم. کلمه ای که خودش شده افیون توده. بی بخاری بسیاری از ما از دل همین کلمه می آید. در لغت نامه ها به آن شرمساری می گویند. حقا برازنده است این معنی. برازنده همه ما. مرضی است که به جان هر ملتی که افتاده بدتر از طاعون که بر مردمی هجوم می برد هجوم برده است و بی تفاوت به آنکه آن مردم چه دینی دارند و چه زبانی و چه سبقه اندیشه ای دیری نپاییده که ملت را از پا در آورده است. مردمانی که شاید پشیمان هم شوند از کرده و ناکرده خویش اما، حیف که زمان دیگر به عقب بر نمی گردد. ناکرده هایی که به قدری تلنبار شده اند که روح و جسم افراد را کرخت می کند. نمی خواهم در کلام اغراق را راه بدهم، نمی خواهم که بگویم ننگ است، اما ننگ را به بار می آورد. چه بخواهیم چه نه، جامعه اگر به دنبال سعادت در هر کوی و برزن می گردد ناگزیر است از اینکه کنش مند باشد. کوچک ترین معیار ها تا بزرگ ترین شان زمانی که ساکن شوند لجن می گیرند. از خانواده تا جامعه. همین کنش های متفاوت و افکار بحث برانگیز است که حیات بخش جامعه نیمه جان ما است. مگر نه اینکه حضرت حق فرمود هر چیزی را زوج آفریدیم. اتفاقا زوجیت در اینجا معنا پیدا می کند. شما بگو همان بین و یانگ اصلا بگو



فرزاد صفایی / اقتصاد دانشگاه فردوسی مشهد

انفعال، افیون توده ها

اما به راستی چه عواملی از گذشته ی دور تا به کنون روحیه سلحشوری ایرانیان را نشانه گرفته؟ چه عواملی باعث آن شده که ایرانیان به گفتار، پندار و کردار نیک پشت کنند؟ و چه عواملی ما را منفعل کرده است؟

در این متن بنا نیست که به بازخوانی تاریخ پردازیم بلکه به دنبال چرایی منفعل شدن بخش اعظم جامعه و در دوران پس از انقلاب هستیم. برآستی چگونه مردمانی که تمام قد در برابر استبداد پهلوی ایستاده بودند و روزگاری برای دفاع از وطن، فرزندان، همسران و جان خود را فدا می کردند منفعل شدند؟ پاسخ به این دست پرسش ها تنها و تنها از راه مطالعه همه ی زوایای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی امکان پذیر است. برای نمونه با مطالعه و بررسی شعارهای سر داده شده در انقلاب ۵۷ می توان به مطالبات مردم در طول انقلاب پی برد و به تبع آن می توان نحوه پاسخگویی حاکمان جدید به مطالبات را هم بررسی نمود.

اگر واکنش امروز مردم ما به دخترکشی، همسرکشی، تجاوز، زباله گردی کودکان و مادران، بیکاری، فساد، کولبری، صیانت، سوخت بری، تورم و بسیار دیگر از معضلات که گریبان مملکت ما را رها نمی کند تنها خلاصه در توییت و استوری شده دلیل آن را بایستی در رفتار حاکمان، سرکوب خشن اعتراضات، قانون

عجم اوغلو در کتاب ارزشمند [چگونه ملت ها شکست میخورند؟] به دفعات از مردمانی هم قبیله یا هم نژاد سخن به میان آورده که به واسطه ی مرزبندی های سیاسی (شکل گیری نهادهای مختلف) و یا عواملی نظیر ارتباط با دنیای خارج سرنوشتی متفاوت از یکدیگر برای ایشان رقم خورده است. اما زمانی که از درون مرزبندی های یک ملت سخن می گوئیم بایستی فرای این مسائل را مورد توجه قرار داد، مسائلی نظیر نهادهای حکومتی و اجتماعی، رفتار حاکمان، ساختار حکمرانی، ایدئولوژی حاکمان، قوانین، تاریخ، فرهنگ مردم و نظایر آن را بررسی کرد. پر واضح است که برای مطالعه علت صعود یا سقوط ملل بایستی بسیار ژرف اندیشانه و از کل به جزء ملت ها را بررسی کرد. برای بررسی ایران اگرچه می توانیم از گذشتگان دور بررسی را شروع کرده و به دنبال پاسخ به پرسش هایی نظیر این که چرا ملتی که به رهبری کوروش بزرگ از آسیای صغیر تا مدیترانه را در نوردید مغلوب اسکندر شد یا ملتی که به رهبری اردشیر بابکان و جانشینانش امپراطوری روم را به ذلت کشانده بود چرا در مقابل هجوم اعراب با زور زنجیر تن به جنگ داد؟؟ پاسخ روتین اکثر کتب تاریخ در چند دهه ی گذشته تنها به خیانت درباریان و فساد شاه و این دست مهملات اشاره کرده است.

ضعیف، نهادهای فراقانونی، قدسی سازی تصمیمات و حاکمان، خرج بودجه های به اصطلاح فرهنگی، نفرت پراکنی بعضی منبری ها و سرکوب شعارهایی نظیر استقلال، آزادی و نه شرقی نه غربی جستجو کرد. چگونه می توان انتظار تغییر از افرادی داشت که شخم زدن بیابان را سیلی سخت می نامند، تحریم را نعمت می دانند، خون شهید را ابزار می کنند، برای خدمت دست به هر لابی ای می زنند، انهدام هواپیما را انکار می کنند، برخلاف شعار استقلال و آزادی، آزادی را صیانت (محدود) می کنند و از شعار نه شرقی نه غربی، تنها نه غربی آن را اعمال می کنند. نیازهای انسان به ترتیب شامل امنیت، رفاه و آزادی می شود، آدمی که امنیت ندارد به دنبال رفاه نیست و آدمی که رفاه ندارد آزادی برایش معنا ندارد و انسانی که اساسی ترین نیاز که همانا امنیت

می باشد را احساس نمی کند از هیچ فعلی متعجب، متاثر و برانگیخته نمی شود. انفعال اجتماعی بیش از مردم سبب متضرر شدن حکومت در مسایل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خواهد شد. حکومتی که نتواند به مردم خود تکیه کند و اعتماد ایشان را جلب کند برای مشروعیت بخشیدن به انتخابات خود به مشکل می خورد، در صحنه ی چانه زنی های سیاسی و اقتصادی بین المللی در موضع ضعف و امتیازدهی قرار می گیرد و هر اقدام ان با واکنش شدید داخلی مواجه می شود.

اما انفعال یک بی رمقی دائمی نیست بلکه همانند آتشی در پس خاکستر بوده که در نهایت هر آن چه هست و نیست را می سوزاند.

فَصاد





رومینا دختر نوجوان شمالی توسط پدرش با داس سر بریده شد!!!

فاطمه غنچه پور / جامعه شناسی فردوسی مشهد

های اجتماعی منتشر کرد. در کمتر از دو هفته خبر دیگر: ریحانه عامری دختر ۲۵ ساله کرمانی با ضربه تبر به سرش به دست پدر کشته شد.

باز هم واکنش های اجتماعی، باز سیل پیام ها... داغ رومینا هنوز تازه بود که دسته گل دیگری را تبر به خاک انداخت.

پس از آن هم قتل های ناموسی دیگری اتفاق افتاد اما انگار دیگر برای همه عادی شده بود. حتی خود ما مردم دیگر تعجب نمی کردیم از خبر کشته شدن زن یا دختری توسط خانواده اش. انکار گوش هایمان عادت کردند به شنیدن کشته شدن زنان توسط عزیزانشان به بهانه حفظ آبرو و غیرت و...

آخرین قتل ناموسی خبر ساز، قتل مونا حیدری دختر ۱۷ ساله اهوازی توسط شوهرش و جولان دادن همسرش با سر بریده مونا در میدان شهر بود!!!! باز هم واکنش ها در شبکه های اجتماعی بود اما دیگر کسی مانند داستان رومینا تعجب نکرد. این بار حکومت هم سکوت کرد و شاید انقدری هم ناراحت نشد.

عده ای دوباره حکومت را مقصر دانستند.

مجاری قانونی را

اینکه اگر قاتل از اولیای دم باشد محکوم نمیشود و ... در اینکه در این سرزمین هیچ وقت قانون از موضع مرد سالارانه خود عقب نشینی نکرده هیچ شکی نیست اما مساله چیز دیگری است.

ما زنها را کشتید از همان کودکی. از همان روزی که پسرها برایتان تاج سر شدند. پشت و پناه شدند، زنده نگهدارنده نسل شدند. بشقاب اول غذا و گل غذا برای آنها شد. و آخرین نفر دختر خانه را دیدید.

رومینا دختر نوجوان شمالی توسط پدرش با داس سر بریده شد!!!

یک روز از تحویل نوشتنم به نشریه میگذره و من نمیدونم از چی باید بنویسم. چون اصلا نمیدونم یه پدر یا همسر دختر یا همسرش چجوری میتونه سر بیره!! میدونی هر بار که یکی خواست بهمون زور بگه قایم می شدیم پشت داداش بزرگه یا هم بابا. من نمیتونم حلایمی کنم تو ذهنم که کی و چی از عشق بابام به من بالاتره که بابام مجبور کنه سرم بیره!!! اصلا مگه شوخیه این حرفا؟؟؟

بابا؟؟؟

داس؟؟؟

سر بریده دختر؟؟؟

بابا همیشه یه قهرمانه

داداش همیشه یه پناهه

مرد همیشه یه ستونه واسه همسرش و بچه هاش.

خرداد ۹۹

تیتیر خبر:

رومینا دختر نوجوان شمالی توسط پدرش با داس سر بریده شد.

تقریبا مغزم متلاشی شد.

کابوس و فکر و خیال خواب را حرام کرده بود.

خون خون همه را میخورد. ولوله شد در کشور. حالا رومینای نوجوان شمالی ناشناخته را همه می شناختند. در اینستاگرام لحظه به لحظه اخبار منتشر میشد. واکنش ها در شبکه های اجتماعی اخبار را به تلویزیون جمهوری اسلامی کشاند و برای اولین بار تلویزیون خبر این قتل ناموسی را تحت فشار واکنش

ما را از همان روزی کشتید که برای ختنه کردن پسرهایتان جشن و هلهله کردید و برای مساله عادت ماهانه ما با پیچیدن نوار بهداشتی در نایلون سیاه حس شرم و خجالت بی دلیل را از طبیعی ترین مساله بدنمان را در ذهن هایمان تزریق کردید. شما ما را از همان روزی کشتید که پسرهایتان را در همه چیز و همه کار راحت گذاشتید و ما را منع از هر رفت و آمد و معاشرتی کردید. شما روح ما را خیلی وقت پیش کشته بودید. شما ما را از همان روزی کشتید که در فرهنگ غلط و متعصبانه و جاهلی خود با ناموس خواندن ما خود را مالک جانمان دانستید و هر وقت اتفاقی افتاد که رگ غیرت نداشته تان باد کرد با داس و چاقو و تبر سر به نیستان کردید. حالا هم بروید و فرهنگ جاهلانه خودتان را اصلاح کنید. تا زمانی که فرهنگ اصلاح نشود قانون هم کاری از پیش نمیبرد. اگر بنا بر به سلابه کشیدن حکومت بخاطر قوانین ضد زنش باشد فرهنگ جاهلانه خودتان را هم به سلابه بکشید.



محمد جوادی / حقوق دانشگاه شهید چمران اهواز

تاکسی تو زرد

مسافر سمت راست شخص خوابیده کمی خودش را جابه جا کرد و گفت: پارتی هم که نداشته باشی باید رشوه بدی. باید سپیل طرف رو چرب کنی تا کارت رو راه بندازه. دیگه خسته شدیم از زندگی تو این مملکت. چقدر آخه حق حساب بدیم به این و اون. راننده و مسافر سمت چپ شخص خوابیده به صورت درخوری تشویقش کردند اما شخص خوابیده هنوز خوابیده بود. حرف زدند و حرف زدند تا اینکه تلفن همراه مسافر سمت چپ شخص خوابیده زنگ خورد.

چی شده؟ آشنا پیدا کردی؟ جدی میگی؟ آره آقا! حتما برو سراغش، برو، برو به رخی نشون بده که سریعتر کارمون رو راه بندازه بریم. چی؟ پرونده تو نوبته که تو نوبته. مگه نمیگی آشنا داری؟ دیگه یه کاری کن همین امروز فردا کارمون رو درست کنه وگرنه دو سه ماهی طول میکشه، کلی پرونده جلو تر از ماست ها! بعد با اشاره به راننده فهماند که می خواهد پیاده شود. کرایه تاکسی را حساب کرد و پیاده شد و رفت در حالی که هنوز با تلفن صحبت

سوار تاکسی شدم و در را بستم. به راننده سلام دادم. همینطور به شخصی که روی صندلی عقب درست در وسط آن نشسته بود. راننده جواب سلامم را داد و گفت: این بنده خدا خوابیده.

سر صحبت را با حرف زدن در مورد آب و هوا باز کرد: میگم امروز خیلی سرد شده ها! کمی هم صحبت شدیم تا اینکه مسافر بعدی هم سوار شد و سمت راست شخص خوابیده نشست. دو سه دقیقه بعد هم مسافر بعدی سوار شد و سمت چپ شخص خوابیده نشست.

راننده از توی آینه وسط ماشین نگاهی به مسافرین عقب انداخت و گفت: ای بابا تو این مملکت دزدی بیداد میکنه. سرت رو هر طرف که میچرخونی میبینی تو یه دستگاهی یه اختلاسگری یه پولی رو کشیده بالا و در رفته. مسافران عقب تاییدش کردند. تاکسی شلوغ شده بود اما شخص خوابیده بیدار بشو نبود.

بحث شان همین طور ادامه داشت تا اینکه مسافر سمت چپ شخص خوابیده گفت: تو این مملکت همه چی پارتی بازی، ملت با آشنا بازی کار خودشون رو راه میندازن و نمیدارن که حق به حقدار برسه. نه آقا! این مملکت دیگه مملکت بشو نیست.

مسافران با صدای بلند صحبت می کردند اما شخص خوابیده کماکان غرق خواب بود.



می کرد.

راننده حالا در مورد قیمت لاستیک و تعمیر ماشین و قیمت بنزینش صحبت

می کرد.

گوشی مسافر سمت راست شخص خوابیده زنگ خورد: به به آقای کریمی، نه داداش ببین جون خودت غیر از من کسای دیگه هم هستن. این پول رو که فقط به من نمیدی، من یکیشونم. کار شما گیر قانونی داره، تنها راه حلش همینه که من بهت گفتم. این پول شیرینی هم که شما داری میدی خدایی ناچیزه. حالا به حرفام فکر کن. خداحافظ.

مسافر سمت راست هم از تاکسی پیاده شد اما شخص خوابیده هنوز خواب بود. به راننده گفتم: این بنده خدا مقصدش رو رد نکنه. از اولش خوابه بیچاره، گمونم خسته است.

راننده جواب داد: نه! این مسافر خودمه، هر روز میرسونمش میدونم کجا میره.

به مقصد رسیده بودیم و من هم باید پیاده میشدم.

_قربون دست شما. چقدر شد؟

_ سه تومن

_ اما من همیشه دو تومن میومدم!

_ اون همیشه بود. الان امروزه

_ خب امروز مگه چی عوض شده نسبت به دیروز؟

_ ببین داداش من، این تاکسی نرخش همینه. شمام دیگه اومدی! الانم حساب کن و برو اعصاب ما رو بیشتر از این خرد نکن.

خیلی عصبانی شده بودم. مسئله پول نبود. او می خواست کرایه دو هزار تومانی را از من سه هزار تومان بگیرد یعنی پنجاه درصد بیشتر از قیمت واقعی. گفتم: یادته گفتمی فلانی و فلانی و فلانی دزدی کردن؟

_ خب آره

_ ببین! تو هم دزدی. این کارت دزدی حساب میشه. تو زورت میرسه از من هزار تومان بدزدی، اونی که اختلاس کرده زورش می‌رسید هزار میلیارد دزدیده. تو هم عین اونی.

من داد و بیداد نکرده بودم اما شخص خوابیده با همین جمله ای که به آرامی گفته بودم از خواب پرید.

۳۰۰۰ تومان را به راننده دادم او هم کمی دری وری گفت و بعد گازش را گرفت و رفت.



محمد جوادی / حقوق دانشگاه شهید چمران اهواز

قندپارسی

جامعه ایران یک جامعه صرفاً تک زبانه است، نه هدف این جماعت تلاش برای حمایت از زبانهای ایران است بلکه اتفاقاً آنها به دنبال تک زبانی کردن این ملت هستند. چطور؟ توجه کنید:

یکی از موسسین این کمپین در مصاحبه با العربیه بیان کرده است: «وقتی یک کودک کرد، ترک، بلوچ، عرب، ترکمن، گیلک وارد مدرسه می‌شود و با حلال حساب کنید آن کودک هفت ساله است و با ذوق و شوق می‌خواهد به مدرسه برود و باسواد شود، یکباره با یک زبان دیگری که از وجود آن اطلاعی نداشته روبرو می‌شود و دچار سر در گمی میگردد.» حق دارید بخندید. این آقا که نام خودش را هم کارشناس گذاشته است جوکی شبیه هذیان تعریف کرد.

اولا کدام کودک ایرانی_ از هر قومیت و مکانی که بگیرید_ از وجود زبان فارسی اطلاعی ندارد؟ آن هم در عصر فضای مجازی که همه کودکان به آن دسترسی دارند و حتی ممکن است بعضی از آنها به چند زبان زنده دنیا برای تان شعر بخوانند. فضای مجازی را هم اگر فاکتور بگیریم، امروزه دیگر در همه جای کشور تلویزیون پیدا میشود. حال این خنده دار نیست که مدعی شویم کودکان این کشور زبان فارسی را نمی‌شناسند از وجود آن بی‌اطلاعند؟

دوماً، اصلاً شهر یا روستایی را تصور می‌کنیم که محیطی ایزوله دارد یعنی نه تلویزیون دارد نه فضای مجازی به آنجا رسیده نه طرق و راه‌هایی برای رفت و آمد دیگران دارد. در این جامعه تخیلی هم زبان رسمی کشور فارسی است. تابلوهای شهر یا روستا به زبان فارسی اند. اعلان‌هایی که در اداره‌ها یا در سطح شهر و روستا نصب می‌شوند به زبان

تقدیم به تمام هموطنان ترک، لر، کرد، عرب، بلوچ، ترکمن، کرمانج و هر آنکه زبان مادری او جز فارسی است اما فارسی زیبا را صمیمانه دوست دارد. در این شماره باید قاعدتاً و طبق برنامه‌ای که با سردبیر مجله داشتیم "اشتباه نگیریم ۲" را برای بخش قند پارسی می‌رساندیم اما اتفاقی پیش آمد که ترجیح دادیم کمی در مورد آن صحبت کنیم. احتمالاً مطلعید که طی روزهای اخیر فعالیت‌هایی علیه زبان فارسی در بستر کمپینی بنام "منو فارسی" در فضای مجازی شکل گرفته است. کارزاری که به قول خودشان می‌خواهند رنج‌های زبان مادری را در آن بیان کنند. خنده دار است. طوری بجای ملت ایران از رنج‌های زبان مادری صحبت می‌کنند انگار ساکنان بومی قاره آمریکا هستند و پس از هجوم اروپایی‌ها نه تنها زبان مادری شان با اسپانیایی و انگلیسی و پرتغالی جایگزین شده است بلکه نسلشان هم در معرض انقراض قرار گرفته است. اویی که باید از رنج‌های زبان مادری صحبت کند بومی قاره آمریکا است که سالهاست علاوه بر دزدیدن زبانش جاننش هم صرفاً به خاطر تفاوت نژادش در معرض خطر است. نه ملت ایران که با هر قومیت و زبان و لهجه‌ای هزاران سال است زبان پارسی را سرمایه خود می‌دانند و مانند یک خانواده در کنار هم زندگی می‌کنند. راستی زبان بومیان قاره آمریکا پیش از به اصطلاح کشف آن توسط کلمب چه بود؟!

بیاید کمی درباره این ماجرا باهم صحبت کنیم:

۱- آغاز تک زبانی: آنچه مورد تاکید گردانندگان این مضحکه است تک زبانی بودن جامعه ایران است. آنان مدعی هستند که خواستار پایان تک زبانی در ایران اند. اما این فقط یک حرف مفت است. نه

فارسی اند. فرم های مورد نیاز بانک ها ، اداره ها ، مدرسه ها و ... به زبان فارسی اند کودک هم که خواندن و نوشتن نمی داند، دست کم بارها گفت و گوی دو نفر برای پر کردن یک فرم یا حل کردن یک جدول و... که به زبان پارسی است را شنیده است. می بینید؟ حتی در این جامعه خنده دار تخیلی هم نمی توان نبود فارسی را تصور کرد. اگر کودکی هم وجود داشته باشد که از وجود فارسی بی اطلاع است ، اشکال در اجرا نکردن زبان رسمی کشور است ، سردرگمی آن کودک نشأت گرفته از نادیده گرفتن زبان رسمی است.

سوما ، آقای به اصطلاح کارشناس! در هیچ دبستانی صحبت کردن به زبان پارسی را یاد نمی دهند کودکی که به مدرسه می آید قبلاً هم زبان مادریش را آموخته (البته در صورتی که خانواده او از یاد دادن زبان محلی عار نداشته باشند) هم فارسی را یاد گرفته و حالا برای آموختن خط و الفبای فارسی و در مرحله بعد آشنایی با گونه های دیگر ادبیات وارد مدرسه شده. مدرسه که آموزشگاه زبان نیست. بهتر است جوک تعریف نکنیم.

پس دیدیم که جامعه ایران تک زبانه نیست. بلکه این جماعت با عجیب و غریب و سخت و دور از محیط قومیت ها نشان دادن فارسی به دنبال حذف زبان میانجی و رسمی کشور هستند، آنگاه است که نه تنها کودکان کشور قادر به صحبت به زبان فارسی نیستند بلکه بزرگسالان هم از تکلم به فارسی عاجز می شوند و آن وقت کشوری داریم چند تکه مثل یک پیتزا که هر تکه زبان خودش را دارد ، زبان میانجی فراموش شده است و این پیتزا آماده خوردن است . هر تکه سهم یک نفر می شود. به خورده شدن هر تکه پیتزا توسط یک نفر تجزیه می گویند.

۲- اینجا اسرائیل نیست: اینجا ایران است. جمع شدن اقوام در این کشور تحت یک پرچم ، مصنوعی نیست. این گردهمایی، این کشور و این ملت ریشه در ازلت دارند. هیچکس با هیچ زور یا فشار یا تهدید کسی را در طول تاریخ به صحبت کردن به زبان فارسی وادار نکرده است. در مورد سرگذشت زبان فارسی به عنوان زبان رسمی کشور کمی جلوتر در همین گفتار مختصراً صحبت خواهیم کرد.

اینجا اسرائیل نیست که دو نفر که به هم می رسند اولین صحبت میانشان این باشد: «**ما'ین אתה؟**» (م ایین آتا؟) از کجا آمده ای؟ و آن یکی پاسخ بدهد: **אני מארגנטינה** (آنی م آگنتینا) یا **אני מרוסיה** (آنی م روسیا) من از آرژانتین آمده ام یا من از روسیه آمده ام. جامعه مصنوعی یعنی این یعنی اینکه هرکس را از یک جای دنیا آورده باشند و بگویند شما یک ملتید. اتفاقی که می تواند موضوع یک لطیفه

بامزه باشد. اینجا ایران است تک تک افراد این کشور ایرانی بوده اند ایرانی هستند و ایرانی خواهند بود. هزاران سال است که با خوبی و خوشی در کنار هم زندگی می کنند مگر اینکه کسی بخواهد این وسط موش بدواند.

اینطور نبوده است که هر کس با یک زبان متفاوت از یک سو بیاید سپس به آنها گفته شود خب حالا شما یک ملت اید ، زبان شما باید فلان باشد ، از این به بعد با آن صحبت کنید. مثل اتفاقی که در اسرائیل افتاد.

زبان عبری پس از شکست انقلاب بارکوخبا (۱۳۶ میلادی) به حالت اغما رفت یعنی دیگر کسی برای ارتباط گرفتن با دیگران از آن استفاده نمی کرد و صرفاً زبان تورات و ادعیه یهود بود. تا اینکه در قرن بیستم صهیونیست ها به سرشان زد یک کشور از خودشان در بکنند و هر کس در هر کجای دنیا با هر ملیتی که دارد صرفاً به خاطر آنکه دینش یهودی است بیاید و یک دولت ساخته شود.

حالا وقتش بود که این دولت جعلی یک زبان هم داشته باشد. اینجا بود که کار الیعازر بن یهودا و همکاران شروع شد. آنها ماموریت داشتند تا زبان تقریباً مُرده عبری را احیا کنند، زبانی که قرار بود زبان رسمی کشور من در آوردی اسرائیل باشد و مردمی با آن صحبت کنند که شناخت شان از عبری تنها در حد همان دعا های مخصوص و ثابت بود که همان ها هم متعلق به دو سه هزار سال پیش بود. مردمی که زبان مادریشان، فارسی ، روسی ، اسپانیایی انگلیسی ، فرانسوی ، آلمانی و ... بود حالا مجبور بودند زبانی را بیاموزند که به تازگی توسط بن یهودا و همکاران، تقریباً اختراع شده بود.

اجبار به صحبت کردن به زبان خاص یعنی این، نه آنچه که در ایران و در مورد فارسی می بینید.



هر سه کشور یکی است. هر سه کشور به زبان فارسی دری یا نو صحبت می کنند. باید اندیشید علت چیست که بی بی سی سعی در متفاوت و دور از هم نشان دادن زبان و فرهنگ این سه کشور که از محورهای مهم تمدن ایرانی هستند دارد؟

۴- فارسی؛ زبان پایدار ایران: فارسی تنها زبانی نبوده است که در این کشور به آن سخن رانده می شده است. بین سالهای ۱۰۰۰ تا ۷۰۰ پیش از میلاد، زبان رایج ایران، زبان ایرانی باستان بود، از این زبان حتی یک کلمه هم باقی نمانده است. از ایرانی باستان چهار زبان منشعب شدند: فارسی باستان، اوستایی، سکایی و مادی و به عقیده مرحوم دکتر محسن ابوالقاسمی زبان سغدی هم پنجمین زبانی است که از ایرانی باستان منشعب گردیده است.

از پنج زبان نامبرده هیچ نوشته ای باقی نمانده است به جز زبان پارسی باستان و زبان اوستایی، که زبان اوستا کتاب مقدس زرتشتیان که بعد ها مکتوب گردیده، بوده است.

همچنین از میان پنج زبان بالا تنها فارسی است که به حیات خود ادامه داده و یک زبان زنده محسوب می شود. زبان های مادی، سکایی، اوستایی و سغدی زبان های مرده محسوب می شوند. شاید بپندارید که زرتشتیان ایران به زبان اوستایی صحبت می کنند اما این فقط یک تصور عامیانه است، زبان اوستایی هیچ گویشوری ندارد، زرتشتیان ایران بسته به مکان زندگی شان به زبان بهدینی یزد یا کرمان صحبت می کنند.

باید اندیشید و فکر کرد که به راستی راز مانایی زبان فارسی چیست؟ چرا از میان این همه زبان تنها زبانی که به ما رسیده فارسی است؟ شاید پاسخ بدهند که پارسی هزاران سال زبان رسمی کشور بوده و با فشار و زور حفظ شده است (معمولاً دشمنان هر جا که در توجیه نفوذ حیرت آور فارسی در می مانند سریعاً زور و شمشیر و فشار را فریاد میکنند، دقیقاً مثل نظری که در مورد اشاعه اسلام دارند) اما باید دانست که فارسی حتی در دوهزار و پانصد سال اخیر یعنی زمان قدرت گرفتن پارس ها نیز تنها زبان رسمی کشور نبوده است. در زمان هخامنشیان زبان رسمی منطقه وسیعی از کشور "آرامی" بود. پس از حمله اسکندر و سلطه یونانیها بر ایران که چند صد سال طول کشید زبان یونانی زبان رسمی کشور شد. همچنین در زمان اشکانیان نیز پارتی و یونانی زبان رسمی بودند. مهرداد اول اشکانی خود را دوست دار یونان (philhellene) می نامید و سکه های خود را با همین لقب ضرب می کرد، این رویه در دولت اشکانیان تا زمان بلاش اول ادامه داشت. می بینید که گاهی حتی پادشاهان این کشور نیز به

اعلامیه شهرداری تل آویو که از اهالی شهر می خواهد از این پس به زبان عبری صحبت کنند.

امروزه رژیم صهیونیستی پا را از این هم فراتر گذاشته و نه تنها یهودیان مهاجر مجبور به صحبت به زبان عبری اند بلکه عبری را زبان رسمی تمام سرزمین فلسطین اعلام کرده است و اعراب فلسطین یعنی صاحبان و ساکنان اصلی آنجا نیز مجبور به این زبان تازه صحبت کنند.

حال برای ما عجیب است که چگونه کسانی که خط و ربط شان به اسرائیل می رسد از آزادی انتخاب زبان صحبت می کنند. خنده دار است. راستی شبکه بی بی سی که در این ماجرا کاسه داغ تر از آش شده است چرا به این زبان بقول خود ستمگر یعنی فارسی برنامه دارد اما هیچگاه بی بی سی عبری را تاسیس نکرده است؟ (شبکه بی بی سی به بیشتر از ۴۰ زبان دنیا برنامه میسازد اما جالب آن است که به زبان رژیمی که سنگش را به سینه میزند یعنی رژیم صهیونیستی شبکه و برنامه ندارد)

۳- نخ تسبیح: فارسی نه تنها زبان رسمی ایران بلکه نخ تسبیح فرهنگ و تمدن ایرانی است. هر کجا که فرهنگ و تمدن ایرانی پا گذاشته است رد پای فارسی را می بینید، از شرق چین تا هند، از کرانه های مدیترانه تا قونیه. از باکو تا دربند در روسیه از ایروان تا تفلیس، تضعیف و تخریب زبان فارسی یعنی پاره شدن نخ تسبیح تمدن ایرانی و پخش شدن مهره ها به هرسو.

واضح است دشمنی که از جان گرفتن تمدن ایرانی می هراسد و آن را خطری بزرگ برای منافع و موجودیت خود می داند تلاش می کند تا با شکاندن شیشه عمر آن، یعنی زبان فارسی، این خطر را از پیش راه خود بردارد. این تلاش صد ها سال پیش آغاز شده است زمانی که انگلیسی ها در هند زبان خود را جایگزین فارسی کردند. پس از آن عده ای سعی بر تغییر خط فارسی به انگلیسی داشتند، آنها موفق شدند خط فارسی را در ترکیه به لاتین تبدیل کنند و بعدها در تاجیکستان این کار را با جایگزین کردن خط سیریلیک به جای فارسی انجام دادند، اما در ایران با توجه به مجاهدت های بسیاری که از سوی اقشار مختلف صورت گرفت این اتفاق نیفتاد و آن ها در رسیدن به اهداف شان ناکام ماندند.

بی بی سی امروزه برنامه هایش به زبان فارسی را در سه کشور یعنی ایران، تاجیکستان و افغانستان پخش می کند. جالب آنجاست که بخش بی بی سی افغانستان را بی بی سی دری، بخش تاجیکستان را بی بی سی تاجیکی و بخش ایران را بی بی سی فارسی می نامد. در صورتی که از لحاظ علمی زبان

است!!! و این کدام فشار یا زور است که مردمی را در گستره وسیعی از این جهان به تکلم به فارسی مجبور می‌کرده است.

سخن آخر اینکه زبان های محلی ایران سرمایه های کشور محسوب می شوند و طبق اصل ۱۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران استفاده از زبانهای محلی و قومی در مطبوعات و رسانه های گروهی و تدریس ادبیات آنها در مدارس، در کنار زبان فارسی آزاد است. هیچکس با آموزش ادبیات زبان های محلی ایران مشکلی ندارد و من خود یک فرد دو زبانه هستم، همان گونه که زبان مادری ام را دوست دارم فارسی را هم از اعماق قلب می ستایم و مطمئنم که همه هم وطنان من اینگونه اند. مردم نجیبی که هزاران سال به زبان مادری سخن گفته اند و برای ارتباط گرفتن با سایر هم وطنان خود از زبان زیبای فارسی استفاده کرده اند.

اگر امروزه زبان های محلی ما در معرض خطرند به خاطر خودمان است که شاید از آموختن شان به فرزندانمان عار داریم نه به خاطر فارسی.

زبان مادری خود را بیاموزیم ، فارسی را پاس بداریم و حلقومی را که ندای تفرقه دارد و بوی اسرائیل از آن به مشام می رسد را بفشاریم تا جاننش از بدن بدر رود.

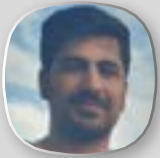
زبان فارسی بی اعتنایی می کردند، پس افسانه زور و شمشیر فارسی از کجا می تواند آمده باشد به جز ذهنهای کور و دلهای مریض. پس از حمله اعراب به ایران نیز تا ۲۰۰ سال یعنی هنگام به قدرت رسیدن یعقوب لیث صفاری زبان رسمی و حتی بین المللی عربی بود.

پس از یعقوب لیث صفاری نیز تمام سلسله های ایران فارسی زبان نبودند، غزنویان، سلجوقیان ، صفویه و قاجار و... ترک بودند و زندیه لر.

و اما دو هجوم سهمگین مغول به ایران... موضوعی که نمی توان به سادگی از کنار آن گذشت هجومی که عقلا و منطقا باید ایران را با هرچه که داشت، نه فقط زبان فارسی اش برای همیشه ساقط می کرد اما ایران ایستاد و پارسی قدرتمندتر به راه خود ادامه داد.

اینکه پارسی چگونه از میان این همه تلاطم ، ناآرامی هایی که بخش کوچکی از آن برای از پای درآوردن صد زبان کافیسست ، جان سالم به در برد و به ما رسید داستانی است ناگفته و موضوعی است که باید در مورد آن اندیشید و با ذهن و قلب مریض راجع به آن حکم نداد.

زبان رسمی هند برای سالهای دراز، زبان نخست دربار عثمانی و زبان بسیاری از مردم سرزمین های بین مدیترانه تا چین نیز فارسی بود. خیلی دوست دارم بدانم این کدام شمشیر است که دربار عثمانی را به صحبت و کتابت به زبان فارسی وادار می کرده



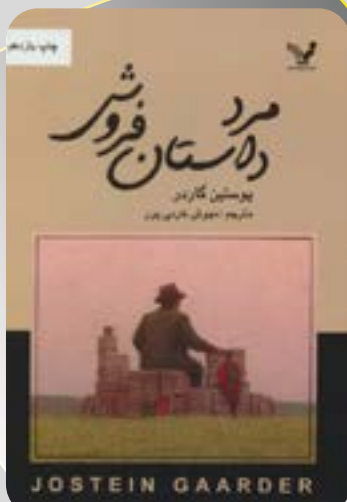
فرزاد صفایی / اقتصاد دانشگاه فردوسی مشهد

معرفی کتاب

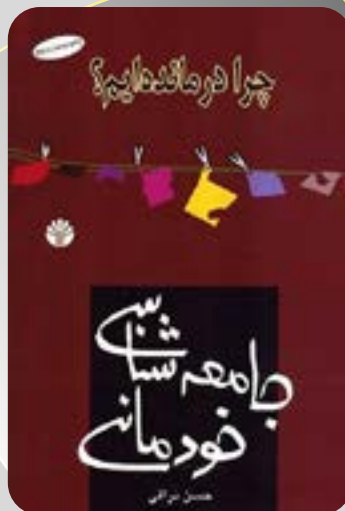
کتاب جامعه‌شناسی خودمانی اثر حسن نراقی

کتاب جامعه‌شناسی خودمانی اثر حسن نراقی از آن دست کتاب‌هایی بوده که مشکلات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی امروز ایرانیان را از منظر فرهنگی و تاریخی بررسی می‌کند. در خط به خط کتاب شاهد خود انتقادی بودیم و نویسنده سعی بر هجمه‌ای همه‌جانبه به این دیدگاه که ایران منزله از هرگونه خطا می‌باشند دارد. علی‌ای الحال زبان و انتقادات بیان شده در این کتاب بسیار عامیانه بوده و گاهی به خواننده اینطور القا می‌شود که نویسنده با ایرانیان شخصی دارد و از این جهت می‌تواند تنها به انتقادات که به نحوه انتقادات بیان شده نیز ایراد وارد کرد. اما خواندن کتاب از آن جهت که می‌تواند ما را تحریک به خروج از پیله‌ی متوهمانه فرهنگی کند پیشنهاد می‌شود.

ف_صاد



یوستین گارد در مرد داستان فروش داستان مردی را نقل می‌کند که از کودکی استعداد شگرفی از خود در خلق داستان و شخصیت پردازی نشان می‌دهد. قهرمان داستان اگرچه که ذهنی خلاق و پر از ایده دارد و توانایی بداهه‌گویی به بهترین شکل را نیز دارا می‌باشد اما تمرکز و اراده‌ای برای استفاده از موهبت خود برای خلق اثری ماندگار و تاثیرگذار ندارد و تنها برای گذران زندگی اقدام به فروش داستان‌های خود با نام مستعار به انتشارات‌های مختلف، نویسندگان معروف و حتی نویسندگان گمنامی که در آرزوی موفقیت یک شبه هستند می‌کند. او برای توجیه اقدام خود دلایل مختلفی از جمله نفرت از شهرت را بیان می‌کند.





اخبار و اعلان های خانه نشریات

آرشیو کامل نشریات دانشجویی



نحوه دریافت حمایت مالی



نحوه درخواست مجوز نشریه



• نحوه شرکت در جشنواره نشریات



نحوه ثبت آرشیو نشریه



اسناد و آئین نامه ها • دستورالعمل نشریات دانشگاهی



اطلاعات کامل در خصوص کمیته ناظر بر نشریات



لیست نشریات فعال



در سایت سند • sanad.um.ac.ir

